

شهید مزاری شهید بلخی

که سید عبدالعظیم حسینی مزاری
چهارگفت (۱۳۴۴)

سالی که علامه شهید بلخی از زندان آزاد شد، ما در «مدرسه چهار محله» درس می خواندیم، رهبر شهید استاد مزاری با آن که علاقه بسیار فراوانی به درس و تحصیل داشت، وقتی شنید که علامه شهید بلخی از کابل به مزار شریف آمده است، تمام درس هایش را رها کرد و طرف مزار شریف حرکت کرد و ملازم شهید بلخی شد. با علامه شهید بلخی به طرف چهارگفت آمد، شهید مزاری سخت تحت تاثیر علامه شهید بلخی بود. بارها می گفت که اگر انسان مرد الهی و مرد مذهبی و مبارز باشد، باید مثل بلخی باشد.

ما که در آن زمان کوچک بودیم و این چیزها را نمی فهمیدیم، برای ما این حرف هایک مسئله بی مفهوم بود، نمی دانستیم که بلخی یعنی چه و ایشان چه کسی است و چه کاره است، در حالی که بلخی کسی بود که چهارده سال زندان رژیم ظاهر شاهی را گذرانده بود و رهبر شهید استاد مزاری با همان سن و سالی که داشت، از مبارزات و زندانی شدن های علامه شهید بلخی به طور کامل با خبر بود و خط و هدف شهید بلخی را به طور کامل می دانست.

تلاش فرهنگی

که محمد علم جویا
افغانستان - ایران (۱۳۶۹ - ۱۳۴۰)

پس از آمدن شهید بلخی در چهارگفت، شهید مزاری عکسی از ایشان داشت و آن را چوکات کرده بود و در خانه اش زده بود و علاقه خاصی به این عکس داشت. او بعد از آن که عسکری رفت و بعد برای درس خواندن رهسپار ایران شد، پدرش حاجی خداداد این عکس را به عنوان یادگاری از پسرش در خانه نگه داشته بود و به هیچ کس نمی داد تا این که یکی از روحانیان نجفی خانه شهید حاجی خداداد آمد و این عکس را دید و گفت که من به دنبال همین عکس آمده ام.

حاجی خداداد گفت: «این عکس به شما داده نمی شود، چون یادگار پسرم است.» ایشان گفت: «من از سوریه از پهلوی پسر شما آمده ام، من می خواهم درباره شهید بلخی تحقیق کنم، من اجازه گرفتن این عکس را از پسر شما در سوریه گرفته ام.» سرانجام، عکس شهید بلخی را از خانه ایشان با خودش برد.



و من آن زمان کوچک بودم و در ذهنم همیشه خلجان می کرد که
شهید بلخی کیست؟

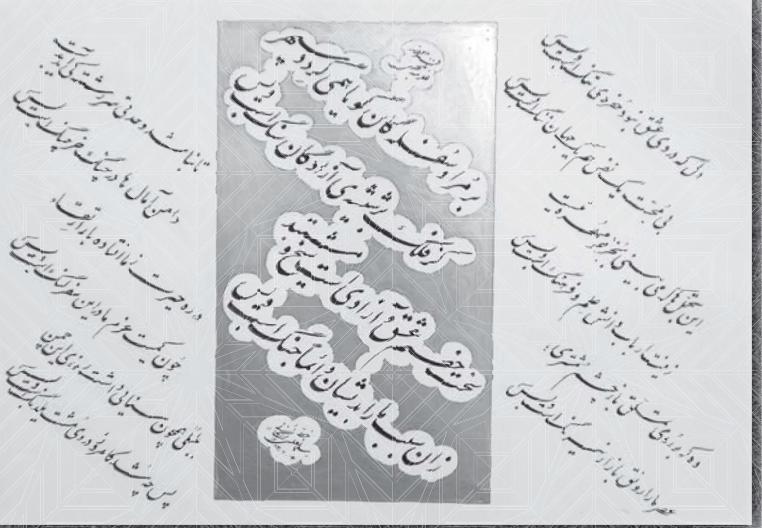
گردآوری اشعار بلخی

وقتی شهید مزاری از ایران به چهارگفت آمد، تلاش های ایشان را برای جمع آوری آثار شهید بلخی دیدم، کنجکاوی ام بیشتر شد.

یکی از روضه خوان های معروف مزار به نام شیخ بلاغی بود (ایشان بعد از آن که آواره ایران شد، در شهر مقدس قم به رحمت ایزدی پیوست) استاد شهید مزاری اطلاع یافت که مقداری از اشعار شهید بلخی نزد ایشان است، با آن که از نظر فکری با هم نمی خوردند، پیش آقای بلاغی رفت و اشعار شهید بلخی را درخواست کرد. ایشان راضی نشد که اشعار را بدهد. استاد شهید از راه دیگری وارد شد و شخصی را واسطه کرد تا به هر قسمی که شده است، این اشعار را از دست ایشان بگیرد.



و پنجه دامه
پنجه همپن سالپار
شهید علامه سپداس معابل باخی



در پایان این سفر به مرحوم حاجی خداداد گفت: «از خدمت
مرخص می شوم».

او اشاره کرد به پسر کوچکش و گفت: «پیرجان! تا حالا
مهمان عبدالعلی بودی، از این لحظه مهمان من هستی». «
دیدم پسر کوچکش یک گوسفندی را آورد. من مات ماندم که
چه بگویم. شهید مزاری اشاره کرد که هیچ نگو.

من هم بدون کوچکترین اعتراضی گوسفند را دست کشیدم
و سرش را بریدند و یک هفتاده دیگر هم همانجا ماندم و این بار
مهمان خود حاجی بودم. این پیرمرد تجربه‌های زیادی داشت و
سینه‌اش پر بود از تاریخ مبارزات مردمش، از بلخی، از مرحوم
ابراهیم خان گاووسوار، از شعاع... مرحوم شهید حاجی خداداد
در ضمن صحبت‌های دردمدنه و دل‌سوزانه‌اش می‌گفت:
«پیرجان! اگر می‌توانی کار مثبتی برای مردم انجام بده، اگر
نمی‌توانی کار منفی برای این مردم انجام نده که این مردم بسیار
مظلوم‌مند و بسیار عقب مانده نگه داشته شده‌اند و بسیار مستحق
خدمت هستند».

پس از مهمانی حاجی خداداد و پس از خداحافظی با او و
شهید مزاری آمدم طرف کابل، یک مقدار از آثار بلخی را که
از مزار و چهارکننه به دستم آمدند با خود آوردم. ده روز در
مسجد آیت‌الله محمدحسین صادقی پروانی در چند احوال کابل
ماندم که در آن زمان پناه‌گاه مبارزان مسلمان بود.
روزی جوانی به مسجد آمد و گفت: «آقای موسوی کیست؟»
آیت‌الله صادقی پروانی پرسید: «چه کار داری؟»

تلاش‌های آن واسطه نیز بی‌نتیجه بود. سرانجام با اصرار
زیاد استاد شهید واسطه ایشان، بلاغی راضی شد که اشعار را
با صدای بلند خودش قرائت کند و آن‌ها هم ضبط صوت آورده،
ضبط کند. پس از امروز و فردا کردن‌ها باز هم به این راضی
نشد و استاد شهید از به‌دست آوردن این اشعار مایوس شد؛ اما
تلاش‌هایش را به منظور جمع آوری آثار بلخی و سایر فرهنگیان و
مبارزین ملی و اصلاح طلب ادامه داد.

در سال ۱۳۵۶ با هم ایران آمدیم، مقداری اشعار شهید بلخی
را از خانواده سید عبدالله حاکم زاده به دست آورده بود و از آن
تاریخ به بعد تلاش‌های پیگیری را در داخل و خارج کشور انجام
داد و در نهایت از هفتاد و پنج هزار بیت اشعار شهید بلخی، تنها
چهارهزار بیت آن، به همت استاد شهید جمع آوری شدند و در
مجموعه‌ای به چاپ رسیدند.

حلقه وصل مبارزان

کل سید غلام حسین موسوی

عراق، سوریه، افغانستان (۱۳۵۱-۱۳۵۶)

این خانواده عاشق و دل‌باخته شهید بلخی بودند، خود شهید
بلخی وقتی در چهارکت آمده بود، در خانه حاجی خداداد مهمان
بوده است، با شهید مزاری خردسال و تیزهوش صحبت‌هایی
داشته است که در تکوین شخصیت افلاطی او این صحبت‌ها
تأثیر بسزایی داشته است. در سال‌هایی که شهید بلخی در زندان
بود، از جمله کسانی که به خانواده او سرکشی می‌کرد، حاجی
خداداد و شوهر عمه شهید مزاری (عموی آقای غلام محمد
بیلاقی معروف به رئیس) بوده‌اند.

پیرو و عاشق بلخی شدن در آن دوره و زمانه نیازمند یک
انگیزه قوی بود، بسیاری از مردم آن قدر آگاهی نداشتند که
بلخی را بشناسند، آن‌هایی که می‌توانستند بلخی را بشناسند، از
ترس حاکمیت جرئت اظهار نداشتند؛ ولی خانواده شهید مزاری
این‌گونه نبودند، انگیزه‌های قوی دینی و مبارزاتی باعث شده
بودند که این خانواده را به بلخی نزدیک سازند، خانواده شهید
مزاری، خیلی مذهبی بودند.

این‌ها (خاندان و نیاکان شهید مزاری) قربانیان ظلم، ستم و
تبیعیض دوران عبدالرحمان بودند، از سرزمین آبایی شان رانده شده
بودند. از همه مهم تر سید حسین حاکم از همان چهارکننه به
دلیل ظلم‌ستیزی به زندان افکنده شده بودند که بلخی در قصيدة
شب دیجور خود از او نام می‌برد، این انگیزه‌های قوی دینی و
مبارزاتی سبب شدند که خانواده شهید مزاری را به سمت بلخی
بکشاند، قبل از آن که بلخی به زندان برود، این خانواده با او آشنا
بوده‌اند و با هم رفت و آمد صمیمانه داشته‌اند.